

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۰۲ دسمبر ۲۰۲۰

موضوع ناگزیری جنگ‌ها بین کشورهای سرمایه‌داری

پاره‌ای از رفقاء ادعا می‌کنند که به حکم تکامل شرایط جدید بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، جنگ‌ها بین کشورهای سرمایه‌داری دیگر ناگزیر نیستند. آنها بر آنند که تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه‌داری از تضاد بین کشورهای سرمایه‌داری شدیدتر است، ایالات متحده آمریکا، کشورهای سرمایه‌داری دیگر را آن اندازه تابع خود ساخته‌اند که مانع جنگ بین خود و تضعیف یک دیگر شوند، که افراد پیشرو سرمایه‌داری از تجربه دو جنگ جهانی، که به همه جهان سرمایه‌داری لطمه جدی وارد آورده است، آنقدر عبرت گرفته‌اند، تا نگذارند بار دیگر کشورهای سرمایه‌داری به جنگ بین خود کشانده شوند، و نظر به همه این مراتب، جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری دیگر ناگزیر نیست.

این رفقاء اشتباه می‌کنند. آنها پدیده‌های ظاهری را، که روی سطح می‌لغزند، می‌بینند. ولی آن نیروهای عمقی را، که گرچه هنوز نامحسوس عمل می‌کنند، ولی به هر حال جریان حوادث را تعیین خواهند کرد، نمی‌بینند.

ایالات متحده «روبه راه» برحسب ظاهر، مثل این که همه چیز آمریکا اروپای غربی، جاپان و سایر کشورهای سرمایه‌داری را به جیره بسته‌اند؛ المان (غربی)، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و جاپان، که در چنگال ایالات متحده آمریکا افتاده‌اند، مطیع‌وار اوامر ایالات متحده آمریکا را انجام می‌دهند. لکن «تا ابد» می‌تواند «روبراهی» نادرست می‌بود، اگر فکر می‌کردیم که این حفظ شود و این کشورها الی غیرالنهاییه سیادت و ستم ایالات متحده آمریکا را تحمل کرده و نخواهند کوشید از انقیاد آمریکا برهند و در راه تکامل مستقل قدم گذارند.

قبل از همه انگلیس و فرانسه را در نظر بگیریم. بدون تردید این کشورها امپریالیستی هستند. بدون تردید مواد خام و بازارهای فروش تأمین شده برای آنان اهمیت درجه اول دارند.

آیا می‌توان عقیده مند بود که آنها وضع کنونی را الی غیرالنهاییه تحمل بر طبق «کمک» خواهند کرد، این وضع را که امریکائیان زیر سر و صدای به اقتصادیات انگلیس و فرانسه رخنه می‌کنند و می‌کوشند «نقشه مارشال» آن را به زائده اقتصاد ایالات متحده آمریکا تبدیل سازند، این وضع را که ۳۱ سرمایه امریکائی مواد خام و بازارهای فروش مستعمرات انگلیس و فرانسه را غصب می‌کند و بدین طریق برای سودهای کلان سرمایه‌داران انگلیس و فرانسوی فلاکتی تهیه می‌بیند؟ آیا صحیح‌تر نمی‌بود اگر می‌گفتیم که انگلستان سرمایه‌داری و به دنبال آن فرانسه سرمایه‌داری هم بالاخره ناچار خواهند شد خود را از آغوش ایالات متحده آمریکا برهانند و به تصادم با آن تن در

دهند تا موقعیت مستقل و البته سودهای کلان را برای خود تأمین سازند؟ برویم به سر کشورهای عمده شکست خورده، المان (غربی)، جاپان. این کشورها حالا زیر چکمه امپریالیسم امریکا زندگی رقت‌انگیزی دارند. صنایع و اقتصاد روستائی آنان، تجارت، سیاست خارجی و داخلی آنان، اشغالی امریکا مقید شده است. ولی مگر نه این «رژیم» همه زندگی آنان، است که همین دیروز این کشورها هنوز هم قدرت‌های بزرگ امپریالیستی بودند که پایه‌های سیادت انگلستان، ایالات متحده امریکا و فرانسه را در اروپا و آسیا می‌لرزاندند؟ تصور این که این کشورها کوشش نخواهند کرد بار دیگر بر سر ایالات متحده امریکا را بشکنند و در راه تکامل مستقل قدم «رژیم» پا بایستند و گذارند، در حکم اعتقاد به معجزات است.

می‌گویند تناقض بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم از تناقض بین کشورهای سرمایه‌داری شدیدتر است. از لحاظ تئوری، این البته درست است، این نه تنها اکنون در زمان حاضر درست است، بلکه هم چنین پیش از جنگ دوم جهانی هم درست بود و این را زمامداران کشورهای سرمایه‌داری کم و بیش می‌فهمیدند. معذالک جنگ جهانی، با جنگ به ضد اتحاد جماهیر شوروی آغاز نشد، بلکه با جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری آغاز شد. چرا؟ اولاً از اینرو که جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به مثابه جنگ با کشور سوسیالیسم، برای سرمایه‌داری از جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری خطرناکتر است، زیرا اگر جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری فقط مسأله تفوق گروهی از کشورهای سرمایه‌داری بر کشورهای دیگر سرمایه‌داری را مطرح می‌سازد، جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ناگزیر مسأله موجودیت خود سرمایه‌داری را مطرح خواهد ساخت.

ثانیاً «تبلیغاتی» از اینرو که سرمایه‌داران گرچه به منظورهای درباره تجاوز کاری اتحاد شوروی سر و صدا می‌کنند، خود به تجاوزکاری آن عقیده ندارند، زیرا آنها سیاست صلح‌آمیز اتحاد شوروی را در نظر می‌گیرند و می‌دانند که اتحاد شوروی خود به کشورهای سرمایه‌داری حمله نخواهد کرد.

پس از جنگ جهانی اول نیز عقیده داشتند که المان به طور قطع از صف خارج شده، همان طور که حالا برخی از رفقاء تصور می‌کنند که جاپان و المان به طور قطع از صف خارج شده‌اند. آن زمان هم در مطبوعات سر و صدا می‌کردند و می‌گفتند که ایالات متحده امریکا اروپا را به جیره بسته است، المان دیگر نمی‌تواند سر پا بایستد، از امروز دیگر بین کشورهای سرمایه‌داری جنگ نباید درگیرد، لکن، با وجود این، المان پس از ده پانزده سالی بعد از شکست، خود را از انقیاد رهانید، در راه تکامل مستقل قدم گذارد، به مثابه قدرت بزرگ به پاخاست و سر پا ایستاد. ضمناً جالب این است که، به خصوص همین انگلستان و ایالات متحده امریکا به المان کمک کردند که از لحاظ اقتصادی به پا خیزد و امکانات اقتصادی و جنگی‌اش را بالا برد. البته وقتی ایالات متحده امریکا و انگلستان به المان کمک می‌کردند تا از لحاظ اقتصادی به پاخیزد، منظورشان این بود که المان به پاخاسته را علیه اتحاد شوروی متوجه سازند، از آن علیه کشور سوسیالیسم استفاده نمایند. ولی المان نیروهای خود را در وهله اول علیه بلوک انگلیس، فرانسه و امریکا متوجه ساخت و هنگامی که المان هیتلری به اتحاد شوروی اعلان جنگ داد، بلوک انگلیس، فرانسه و امریکا نه تنها به المان هیتلری ملحق نشد، بلکه به عکس، ناچار شد علیه المان هیتلری وارد ائتلاف با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گردد. بنابر این، مبارزه کشورهای سرمایه‌داری به خاطر بازارها و میل به غرق کردن رقیبان خود عملاً از تناقض بین اردوگاه سرمایه‌داری و اردوگاه سوسیالیسم شدیدتر از آب درآمد. این پرسش پیش می‌آید: چه تضمینی وجود دارد که المان و جاپان مجدداً به پا نخیزند، کوشش نکنند خود را از انقیاد امریکا رها سازند و حیات مستقل خود را آغاز کنند؟ من تصور می‌کنم که چنین تضمین‌هائی وجود ندارد. پس، از این مطلب چنین برمی‌آید که ناگزیری جنگ‌ها بین کشورهای سرمایه‌داری به اعتبار خود باقی است. می‌گویند حکم

لنین را دربارهٔ این که امپریالیسم به طور ناگزیر مولد جنگ است؛ باید کهنه شده محسوب داشت، زیرا در حال حاضر نیروهای مقتدری رشد کرده‌اند که به دفاع از صلح و علیه جنگ جهانی برخاسته‌اند. این درست نیست. جنبش کنونی به خاطر صلح هدفش این است که توده‌های مردم را به مبارزه برای حفظ صلح، برای جلوگیری از جنگ جهانی به پا خیزاند. لذا، این جنبش هدف واژگون ساختن سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم را تعقیب نمی‌کند، بلکه به هدف‌های دموکراتیک مبارزه به خاطر حفظ صلح محدود می‌گردد. از این لحاظ جنبش کنونی به خاطر حفظ صلح، از جنبش دوران جنگ جهانی اول به خاطر تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، متفاوت است، زیرا جنبش اخیر جلوتر می‌رفت و هدف‌های سوسیالیستی را تعقیب می‌کرد. ممکن است که در اوضاع و احوال معینی، مبارزه به خاطر صلح، اینجا و آنجا، به مبارزه به خاطر سوسیالیسم گسترش یابد، ولی این دیگر جنبش کنونی به خاطر صلح نخواهد بود، بلکه جنبشی به خاطر واژگونی سرمایه‌داری خواهد بود.

پیش از همه این احتمال می‌رود که جنبش کنونی به خاطر صلح، به مثابهٔ جنبش به خاطر حفظ صلح، در صورت موفقیت، منجر به جلوگیری از جنگ مفروض گردد، منجر به تعویق موقتی آن، منجر به حفظ موقتی صلح مفروض، منجر به استعفای حکومتی جنگ‌جو و تعویض آن به وسیلهٔ حکومت دیگری گردد، که حاضر باشد موقتاً صلح را حفظ کند. این البته خوب است. حتی بسیار خوبست. معذالک برای محو ناگزیری جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری به طور کلی، این کافی نیست؛ کافی نیست، زیرا با همهٔ این موفقیت‌های جنبش به خاطر صلح، امپریالیسم باز هم حفظ می‌گردد، به اعتبار خود باقی است، و بنابر این ناگزیری جنگ‌ها نیز به قوت خود باقی است. برای محو ناگزیری جنگ‌ها باید امپریالیسم را نابود ساخت.

مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی

«به شرکت‌کنندگان در مباحثهٔ اقتصادی»

ملاحظات دربارهٔ مسائل اقتصادی مربوط به مباحثهٔ ماه نومبر سال ۱۹۵۱

ی. و. استالین